

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال ۵، شماره ۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۲

جلوه ایران در شعر و آثار احمد صافی نجفی*

دکتر ناصر محسنی نیا

دانشیار دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین

رضا میرزایی

کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه بین المللی امام خمینی

چکیده

احمد صافی نجفی از شاعران برجسته عراق است. وی از جمله شاعرانی است که تحت تأثیر ادب و فرهنگ ایران قرار گرفته است. یکی از ابعاد فرهنگی و ادبی صافی جلوه ایران در شعر و آثار او است. توصیفات صافی از ایران، خاطرات وی، تعریب اشعار برخی از شاعران شهیر گذشته و معاصر ایران و در کنار این ها، بن مایه های شعری که وی تحت تأثیر محیط و فضای ایران سروده است، بخشی از جلوه ایران در شعر و آثار صافی است. آشنایی صافی با زبان فارسی و فرهنگ و ادبیات غنی ایران در گسترده شدن طیف خیال و موضوع های شعری او مؤثر افتاده است و اندیشه صافی را از محدوده تنگ عربی و عربیت خارج نموده و به آن رنگ و بوی دیگری بخشیده است. بنابراین، نویسندگان مقاله بر آن شدند تا به بررسی شعر و اندیشه احمد صافی نجفی درباره ایران، فرهنگ و ادبیات آن بپردازند.

واژه های کلیدی: احمد صافی نجفی، شعر عربی، ادبیات فارسی، تبادل فرهنگی و ادبی.

۱- مقدمه

اعراب از گذشته های بسیار دور دارای روابط محکمی با ایرانیان بوده اند. اعراب قدیمی ترین مردمی هستند که همواره در تماس با ایرانیان بوده اند. آنان نخستین قومی

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۲/۱۰/۲۵
n_mohseninia@yahoo.com
rmirzaie_65@yahoo.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۱۲/۸
نشانی پست الکترونیکی نویسندگان مسئول:

هستند که فردوسی شاعر نامدار ایرانی در شاهنامه از آن‌ها سخن گفته است. رابطه ادب فارسی و عربی در دوران معاصر نیز ادامه داشت. بی شک در تلاش‌هایی که اعراب در خدمت به زبان و ادبیات فارسی به خرج داده‌اند، عمده‌ترین نقش از آن‌ها مصری‌ها و عراقی‌ها بوده است. در این میان، شاعران معاصر عراق نظیر زهاوی، جواهری، بیاتی، سیاب و صافی نجفی به فرهنگ و ادب پارسی و حتی حوادث و آداب و رسوم رایج در ایران توجه بسیار نشان داده‌اند؛ زیرا میان دو کشور عراق و ایران هم از نظر جغرافیایی و هم از نظر فکری و فرهنگی نزدیکی و شباهت بسیاری وجود دارد. از جمله شاعرانی که بیش از دیگر شاعران عراق در ایران اقامت داشت و از نزدیک با سرچشمه‌های زلال ادب فارسی آشنایی یافت، احمد صافی نجفی است. وی در سال ۱۲۹۹ هـ.ش رهسپار ایران شد. صافی هشت سال در ایران زندگی کرد. او در ایران زبان فارسی را آموخت و در مجلات و جراید ایرانی قلم زد. صافی خدمات بسیاری به ادب و فرهنگ فارسی انجام داده است. بی شک محیط و فضای ایران در شعر صافی نمود ویژه‌ای داشته است و کافی است به دیوان‌های شعری صافی مراجعه کرد و میزان این تأثیر را ملاحظه نمود. توصیفات صافی از ایران، خاطرات او، همچنین مضامین شعری‌ای که صافی متأثر از محیط و فضای ایران سروده و حتی تعریب اشعار برخی از شاعران شهیر ایران دلیل قاطعی بر این مدعا است. در این مقاله سعی شده به جلوه‌های ایران و محیط و فضای آن در شعر صافی پرداخته شود.

۲- پیشینه تحقیق

در باب پیشینه تحقیق باید گفت که توجه به آرا و نظرات صافی از دیرباز و زمان حیات صافی مورد توجه ادب‌دوستان و ادیبان بوده است. پس از مرگ صافی، شناخت صافی، اشعار و نظرات او به سرعت گسترش یافت. در دو دهه گذشته در مورد صافی نجفی و مضامین شعری وی کتاب‌ها و مقاله‌های زیادی در کشورهای عربی منتشر شده است، از جمله کتاب «احمد الصافی النجفی، حیات من شعره» اثر سالم معوش و نیز کتاب «شاعریه الصافی» اثر خضر عباس صالحی و چندین کتاب و مقاله دیگر. در کشور ما نیز توجه به آثار، نظرات و شناخت ابعاد مختلف شعری صافی دست‌مایه پژوهش پژوهشگران قرار گرفته است؛ مانند مقاله مرحوم وحید دستگردی با عنوان «سید احمد نجفی و خدمات وی به زبان فارسی» که در مجله ارمان به سال ۱۳۰۵ به چاپ رسیده است و نیز مقاله جناب آقای احمد خزعلی با عنوان «لمحات من حیات الشاعر الکبیر أحمد الصافی النجفی» که در

مجله آفاق الحضارة الإسلامية سال ۱۴۲۴ق به چاپ رسیده است. اما تاکنون مقاله و یا رساله‌ای پیرامون بازتاب ادب فارسی در شعر صافی به موقع طبع نرسیده است. نگاه به این بخش از فعالیت‌های صافی در مقاله‌ها و رساله‌ها بسیار کوتاه و گذرا بوده است. در این مقاله سعی شده با استناد به دیوان‌های شعری صافی به این بخش از فعالیت‌های صافی با توجه بیشتر و نگاهی دقیق‌تر پرداخته شود.

۳- صافی و آثار وی

احمد صافی نجفی در سال ۱۲۷۶ هـ ش (۱۸۹۷ م) در نجف اشرف دیده به جهان گشود. (شراره، ۱۹۸۱: ۶) صافی هنگامی که به سن ۱۳ سالگی رسید، به آموختن منطق، کلام، معانی، بیان، اصول و فقه پرداخت. از استادان وی در این علوم می‌توان به محمد حسن مظفر و سید علی یزدی اشاره کرد. (صالحی، ۱۹۷۰: ۱۳). در جنگ جهانی اول به دلیل حمایت عثمانی از آلمان، انگلیسی‌ها عراق را اشغال کردند. (شراره، ۱۹۸۱: ۹). اشغالگران تمامی کسانی که وارد دسته‌جات سیاسی مخالف خود می‌شدند، مورد تعقیب و آزار قرار می‌دادند و این در مورد صافی نیز استثناء نبود و همین باعث شد که شاعر عراق به ناچار منزل و کاشانه خود را ترک کند. زمانی که ارتش انگلیس و نیروهای انگلیسی به شهر کوفه نزدیک شدند، احمد صافی با ۳ تن از یاران خود از بیم آن که به دست نیروهای اشغالگر بیفتند، از عراق گریختند؛ این ۳ تن عبارت بودند از «سعد صالح، محمد علی کمال الدین و علی دشتی» (برهومی، ۱۹۹۳: ۲۰). صافی به اهواز رفت و از اهواز به تهران. زمانی که وی به تهران رسید، نزد دوستش عباس خلیلی رفت و مدتی را نزد او ماند. عباس خلیلی در تهران توانست برای او اتاقی در مدرسه مروی بگیرد. صافی در تهران در طول یک سال به صورت کامل و بسیار خوب زبان و ادبیات فارسی را آموخت (بعینی، ۲۰۰۳: ۳۵۳). وی آن چنان به زبان فارسی تسلط یافت که طولی نکشید در مجلات و روزنامه‌های ایرانی به ترجمه و مقاله نویسی پرداخت. در روزنامه‌ها و مجلاتی نظیر کوشش، شفق سرخ، ستاره ایران، اقدام، مجله تعلیم و تربیت و ارمغان که متعلق به فرهنگستان ادب فارسی بود، قلم می‌زد (برهومی، ۱۹۹۳: ۲۱). وی سرانجام پس از ۸ سال دوری از وطن در سال ۱۳۰۷ هـ ش (۱۹۲۸ م) به سرزمین خود بازگشت و با استقبال زیاد و گرم دوستدارانش مواجه شد. وی در اواخر سال ۱۳۰۹ هـ ش (اوایل ۱۹۳۰ م) به سوریه رفت (بعینی، ۱۹۹۳: ۲۴). وی پس از چاپ دیوان امواج به لبنان رفت و در آنجا مدتی اقامت کرد و از طبیعت زیبای شهرها و

روستاهایی چون «بیروت، صیدا، صور، زحله و بعلبک» استفاده کرد و در وصف زیبایی‌های آن اشعاری سرود. مدت حضور وی در سوریه و لبنان ۴۰ سال به طول انجامید و در این مدت روز به روز بر شهرت او افزوده می‌شد (شراره، ۱۹۸۱: ۱۸). در آغاز جنگ داخلی لبنان مشخصاً در سال ۱۳۵۵ هـ ش (۱۹۷۶ م) و حوادث خونین آن احمد صافی از آپارتمانش که در محله «برجاوی» قرار داشت، برای خرید مایحتاج خود به بیرون رفت. چند گلوله از سمت تک تیراندازی به سوی او شلیک شد. گلوله‌ای ساق پای او را شکافت و گلوله‌ای به پشتش خورد و بر سینه‌اش آرمید (خیاط، ۱۳۸۵: ۴۴) و زخمی شد. وی پس از درمان اولیه در لبنان برای ادامه درمان در تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۷۶ به بغداد منتقل شد و در تاریخ ۱۳ مارس از بیمارستان مرخص شد. اما طولی نکشید که سگته کرد و به صورت جزئی فلج شد، به طوری که دیگر نمی‌توانست سخن بگوید. او را سریعاً به بیمارستان بردند و در آنجا چند روزی ماند تا اینکه در ۲۷ حزیران ۱۹۷۷ م (۱۳۵۶ هـ ش) درگذشت و با حضور پر شور و بی نظیر مردم و دوستانشان در نجف اشرف به خاک سپرده شد.

صافی ۱۱ دیوان شعری دارد با نام‌های: الأمواج: صافی در سال ۱۳۰۴ هـ ش زمانی که در تهران بود، سرودن آن را آغاز کرد و برخی از اشعار این دیوان را در عراق پس از بازگشت از ایران سروده است. أشعه ملونه (پرتوهای رنگارنگ)، الأغوار (ژرفاها)، التیار (خیزاب‌ها)، ألحان اللهیب (نغمه‌های آتش): این مجموعه بار نخست در سال ۱۳۲۶ هـ ش به چاپ رسیده است، حصاد السجن (میوه‌های زندان): این دیوان در بحبوحه جنگ جهانی دوم در بیروت به سال ۱۳۲۰ هـ ش به نظم در آمده است، هواجس (اندیشه‌ها): چاپ نخست آن در سال ۱۳۲۷ هـ ش است، شرر (اخگرها): مابین سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۰ به نظم در آمده است، اللفحات (بادهای سوزان): در سال ۱۳۴۰ هـ ش توسط وزارت معارف عراق به چاپ رسید، الشلال (آبشار): در سال ۱۳۳۷ هـ ش در جنوب لبنان سروده شده است، القصائد الأخيرة (سروده‌های پایانی). می‌توان به این مجموعه از آثار صافی کتاب «هزل و جد» که شامل مقالات صافی در موضوعات مختلف اجتماعی و سیاسی است؛ و همچنین، مجموعه «المجموعه الكاملة لأشعار احمد الصافی النجفی» را افزود که شامل سروده‌هایی است که پس از مرگ صافی در سال ۱۹۷۷ م به چاپ رسید. صافی علاوه بر این مجموعه‌ها، دو کتاب دیگر نیز دارد. یکی تعریب رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری و دیگری ترجمه کتاب

«علم النفس و آثاره فی التریبه و التعليم» از مصطفی امین و علی جارم نویسندگان بزرگ مصر که به نفع وزارت معارف ایران به فارسی ترجمه شده است.

۴- توصیفات صافی از ایران

حضور صافی در ایران باعث شده تا این شاعر محیط جدید را در شعر خود وصف نماید. وی هشت سال در ایران زندگی کرد. بخشی از این سال ها در تهران و در کنار ادیبان و شاعران شهیر ایرانی نظیر بهار، میرزاده عشقی، کمالی و دیگران بوده است؛ به گونه ای که صافی برخی کلمات فارسی مانند: سماور و سرودن شعر به فارسی را مد نظر قرار داده است. همه این ها بیانگر تأثیر محیط و فضای ایران و فرهنگ ایرانی در شعر او می باشد. در اینجا ما به بیان گوشه ای از این تأثیرات در شعر صافی خواهیم پرداخت.

۴-۱- تصویر آسمان شب ایران

صافی در قطعه ای با نام «لیله فی فارس» آسمان شب ایران را به تصویر کشیده است، به این مضمون:

يَا لَيْلَةَ لِي قَدْ مَضَتْ فِي فِئَارِسْ	طَلَعَتْ تَمِيسُ بِحَالِكِ الْأَبْرَادِ
قَدْ غَابَ بَدْرٌ سَمَائَهَا فَكَأَنَّهَا	لَبَسَتْ لِفَقْدِ الْبَدْرِ ثُوبَ حَدَادِ
وَكَأَنَّ هَذَا اللَّيْلَ بِخُرْهَائِجْ	طَفَّتِ النُّجُومُ عَلَيْهِ كَالْأَزْبَادِ
وَبَدَأَ إِلَى الْجَوْ الْفَسِيحِ كَمَسْرَحِ	لِلنَّجْمِ فِيهِ مَحَافِلُ وَنَوَادِي
وَالشُّهُبُ تَسْقُطُ فِي الْفَضَاءِ كَأَنَّهَا	الْعَابُ نَارِ لَيْلَةَ الْمِيلَادِ
وَالْبَدْرُ مِنْ خِلَلِ السَّحَابِ لَامِعْ	كَالْجَمْرِ يَلْمَعُ مِنْ خِلَالِ رِمَادِ

(صافی نجفی، ۱۹۴۷: ۱۱۸)

«شگفتا از شبی که در ایران سپری کردم، شبی که در لباس های قیرگون خود می خرامید. ماه آسمان غایب است. گویی شب به خاطر نبود ماه لباس سیاه برتن نموده است، گویی این شب چون دریایی خروشان است که ستارگان آن چون کف هایی بر روی آن شناور است. این فضای گسترده چون صحنه ای برای من ظاهر شد که برای ستاره در آن صحنه محفل ها و جایگاه هایی است و شهاب ها در این فضا فرود می آمدند. چون آتش بازی در شب جشن و میلاد. ماه از پس ابرها می درخشد چون اخگری که از پس خاکستر افروخته است»

صافی در این قطعه ستارگان آسمان پر ستاره ایران را توصیف نموده است. شبی که پراز ستاره است و ماهی که در میان ابرها افروخته شده است. وی بسیار زیبا این منظره را وصف نموده است و تشبیهات زیبایی آفریده است.

۴-۲- وصف نخلستان های جنوب ایران

صافی زمانی که در اولین یا شاید دومین مسافرت خود در جنوب ایران حضور داشت، زمانی که در راه خود به درخت نخلی رسید، در توصیف آن و به یاد نخلستان های عراق گفت:

يَا نَخْلَةَ فِي طَرِيقِي الْيَوْمَ عَارِضَةً	أَكَادُ أَلْتَمُّهَا، أَهْوَى أَعَانَتُهَا
أَحْتَبُّ أَتْدَاءَهَا لِلتَّمْرِ حَامِلَةً	يَكَادُ يَكْسِرُ قَبْلَ الْخَمْرِ، ذَائِقُهَا
قَوَائِمُهَا كَقَوَائِمِ الْغَيْدِ أَعْشِقُهَا	لِذَاكَ يَجْذِبُنِي لِلضَّمِّ بِأَسَقِهَا
يَا نَخْلَةَ فِي طَرِيقِي الْيَوْمَ عَارِضَةً	قَدْ عَادَ فِيكَ مِنَ الْأَيَّامِ رَائِقُهَا
أَشْمُ مِنْكَ عَيْبِرَ النَّخْلِ فِي بَلَدِي	فَمَا الْعُطُورُ بِأَزْهَارِ، وَنَاشِقُهَا؟

(صافی نجفی، ۱۹۷۷: ۱۴۶)

«شگفتا از نخلی که امروز بر سر راه من قرار گرفته است. نزدیک بود که ببوسمش و دوست دارم در آغوشش بگیرم. سینه های آن نخل را که دارای خرما است، دوست دارم. نزدیک است که پیش از اینکه آن خرما برسد، کسی که آن را می چشد، این درخت را بشکند. قامتش چون قامت زنان زیارویی است که عاشق آن هستم؛ بنابراین، این قامت بلندش مرا جذب خود می کند تا به آن بچسبم. ای نخلی که امروز بر سر راه من قرار گرفته ای، زیباترین ایام با دیدن تو به خاطر من بازگشت. بوی نخل سرزمینم را از تو استشمام می کنم. چقدر بوی گل ها و رایحه سرزمینم را می دهد!»

۴-۳- وصف سرمای تهران

صافی در زمان حضور خود در ایران، فصول مختلف سال را در تهران تجربه کرد، به همین خاطر اشعاری نیز در وصف سرمای شدید آن سروده است. وی در توصیف سرمای زمستان می گوید:

شَتَاءٌ وَبَرْدٌ قَارِسٌ وَهَوَاءٌ	كَأَنَّ بِهِ النَّارَ الْقَوِيَّةَ مَاءً
وَرِيحٌ تَعْضُ الْعَابِرِينَ بِنَابِهَا	فَفِيهِمْ كَلُومٌ لَا تُرَى وَدِمَاءٌ

(صافی نجفی، ۱۹۸۳: ۱۸۷)

«زمستان و سرمای شدید و هوایی، گویی که این آتش قوی در آن سرما آب است. سرما با دندان هایش عابرین را می‌گزد و در عابرین زخم‌ها و خونی که دیده نمی‌شود، ایجاد می‌کند».

در جایی دیگر در توصیف سرمای زمستان و شدت آن می‌گوید:

أَنَّا عَلَيْنَا الشَّتَاءُ الثَّقِيلُ فَكِدْنَا نَخَالُ الشَّتَاءَ سَرْمَدًا
وَقَالُوا غَدًا سَيَجِيءُ الرَّبِيعُ فَقُلْنَا مَضَى الْعَدَاةُ قَالُوا غَدًا (همان: ۱۹۶)

«زمستان سنگین بر روی ما سنگینی کرد و نزدیک بود که گمان کنیم این زمستان همیشگی است. گفتند که فردا بهار خواهد آمد. گفتیم فردا که گذشت. گفتند فردا».

وی در قطعه‌ای با نام «الثلج» می‌گوید:

الثلجُ أهدانا صباحاً أبيضاً وَالرَّوْضُ قَبْلَ رَبِيعَةٍ قَدْ أَرُوْضَا
إِنْ كَانَ عَرَاهُ مِنَ الْوَرَقِ الشَّتَا فَقَدْ إِكْتَسَى وَرَقًا وَزَهْرًا أَيْضَا
وَإِذَا نَضًا صَفْرَ الثِّيَابِ قَدِيمَةً فَقَدْ إِرْتَدَى أَبْهَى سَنَا مِمَّا نَضَا
وَكُرُومُهُ وُلِدَتْ عَنَاقِدَ جَمَّةٍ فَضِيَّةً مِنْ غَيْرِ أَنْ تَتَمَخَّضَا
بِتَنَا وَ إِنْ الْكُونُ أَسْوَدٌ فَاحِمٌ وَالْيَوْمَ صَبَحْنَا النَّهَارَ مُفَضَّضَا

(صافی نجفی، ۱۹۴۷: ۶۲)

«برف، صبح سفید را به ما هدیه کرد و این باغ پیش از آمدن بهار پوشیده از گل و گیاه شده است. اگر که زمستان این باغ را از برگ‌ها عریان ساخته، در عوض برگ‌ها و گل‌های سفیدی را در این باغ پوشانده است. اگر که این زمستان لباس‌های قدیمی و فرسوده را از تن درآورده است. اما در عوض لباسی درخشان و زیبا را پوشانده است. رزه‌های این باغ خوشه‌های بزرگ نقره‌ای را به دنیا آورده‌اند، بدون اینکه آن را زاییده باشند. شب را گذرانیم در حالی که جهان تیره و سیاه بود و امروز روز را صبح نقره‌ای کردیم».

دلیل توجه صافی به سرمای زمستان این است که وی زادهٔ نجف بود و گرمای عراق را تجربه کرده بود. به همین خاطر زمانی که وی به تهران نقل مکان نمود و از آنجایی که تهران منطقه‌ای کوهستانی است و علی‌الخصوص در زمستان بسیار سرد است، این سرما خیلی مورد توجه صافی قرار گرفت و در باب توصیفات فصول آنچه بیش از همه در قطعات او می‌بینیم، توصیف زمستان و سرمای آن می‌باشد؛ و خیلی کم در مورد فصل

تابستان قطعه ای سروده است. صافی در قطعه ای دیگر با نام «دار بارده» در توصیف خانه ای سرد که به نظر می رسد باید در تهران باشد، می گوید:

يَا رَبَّ دَارِ بَرْدِهَا قَارِسٌ كَأَنَّ فِيهَا آبَ آذَارٍ
كَأَنَّ أَهْلَ الْخُلْدِ زُوَّارُهَا عَلَيْهِمْ حُرْمَتِ النَّارِ
مَنْ يَشْتَكِ الْبَرْدَ إِلَى أَهْلِهَا تَدْفَعُهُ أَعْوَادٌ وَأَوْتَارُ
لَمْ يَجْلِسِ النَّاسُ بِهَا رَغْبَةً بَلْ جَمَدُوا فِيهَا فَمَا سَارُوا
كَفَرَحْبِ النَّارِ سَكَّانُهَا فَمُؤْمِنُوهَا الْيَوْمَ كُفَّارُ

(صافی نجفی، ۱۹۴۷: ۹۹)

«شگفتا خانه ای که سرمای آن استخوان سوز است. گویی که در این خانه ماه آذار (مارس) بازگشته است. گویی که اهل بهشت، میهمانان این خانه هستند که آتش برای آن ها ممنوع شده است. اگر کسی از این سرما به اهل خانه شکایت کند، تارها و عودها او را گرم خواهند کرد. مردم با رغبت در این خانه ننشسته اند، بلکه در آن خانه منجمد شده اند و نمی توانند حرکت کنند و بروند. ساکنین این خانه دوست داشتن آتش را تکفیر کرده اند و مؤمنان آن آتش امروز کافر هستند».

۴-۴- وصف بهار ایران

توصیفات صافی در باب فصول تنها به فصل زمستان خلاصه نمی شود، وی توصیفات نیز از بهار ایران و سرسبزی و خرمی آن سروده است. وی در توصیف بهار می گوید:

مَلَأَ الرَّبِيعُ الْأَرْضَ مِنْ زَهْرٍ يَتَمَلَّكُ الْأَلْبَابَ وَالنَّظْرَ
مَنْ لِي بِأَجْنَحَةِ أَطِيرِهَا كَيْلًا تَلَامِسُ أَرْجُلِي الزَّهْرَ

(صافی نجفی، ۱۹۸۳: ۳۵۲)

«بهار این زمین را پر از گل کرده است و نگاهها و عقول را به خود جلب می نماید. اگر که بال داشتم با آن پرواز می کردم تا که پاهایم با این گلها برخورد نکند».

۵- مضامین شعری برگرفته از ایران

برخی از موضوعات شعری و مضامین شعری صافی متأثر از محیط و فضای ایران سروده شده است. صافی در ایران نفایس ادب فارسی را مطالعه کرد و با اشعار شاعرانی نظیر سعدی، منوچهری، صائب تبریزی، باباطاهر، حافظ و... آشنایی یافت. باید گفت که برخی از موضوعات شعری این شاعران مورد توجه صافی قرار گرفته است، به طوری که می بینیم که صافی برخی از موضوعات شعری خود را تحت تأثیر موضوعات شعری شاعران ایران سروده است.

صافی قطعه ای با نام «الشای» سروده است. این قطعه آکنده از تشبیهات و توصیفات زیبا پیرامون چای، سماور، قندان و قوری است. قطعه «الشای» بسیار زیاد مورد توجه ادب دوستان واقع شد. به طوری که به زبان انگلیسی نیز ترجمه شده است. مجله «القبس» نیز این قطعه را در یکی از شماره های خود به چاپ رسانیده است. اما چه چیز باعث جاودانگی این قطعه شده است؟ بی تردید دلیل آن تأثیر محیط ایران در این قطعه است که به زیبایی آن افزوده و آن را دوچندان نموده است. سماوری زغالی طلایی رنگ از جنس برنج، سینی سیمینی که بر روی آن فنجان های چای در کنار قوری و قندانی بلورین با قندهایی چون تکه های مرمر که گویی در حال پرستش معبود خود یعنی سماور نشسته اند. این توصیفات زیبایی است که صافی در این قطعه آورده است و باز می گردد به زمان حضور وی در ایران. صافی در این قطعه می گوید:

لئن كان غيري بالمدامة مولعاً فقد ولعت نفسي بشاي معطر
 إذا صب في كأس الزجاج حسبته مذاب عقيق صب في كأس جوهر
 كأن كؤوس الشاي بضع نواسك تحيط بمعبود من التبر أفسر
 وأحسبها حول السماور تارة بنات مجوس قد أحطن بمجر
 وتحكى لنا ما بين بيض صحنونها تمائل ذر في معابد مرمر (شراره، ۱۹۸۱: ۷۵)

«اگر دیگران عاشق شراب هستند، من عاشق چای معطر. هرگاه که آن چای در جامی شیشه ای ریخته شود، پنداری که عقیق ذوب شده ای است که در جام گوهر ریخته شده است؛ گویی که این فنجان های چای عابدانی هستند که معبودی از جنس طلای زرد را احاطه کرده اند. آن عابدانی که گاهی اطراف سماور هستند، می پندارم که دختران زرتشتی هستند که آتشکده ای را احاطه کرده اند، آن قندها برای ما مجسمه های ذرین در معابد مرمرین را حکایت می کنند.»

از دیگر قطعاتی که صافی در تهران سروده و خیلی مورد توجه قرار گرفته است، قطعه «لحیه ادهم» است که دارای طنز زیبایی است. خاقانی در کتاب خود به نقل از یکی از ادیبان می گوید که صافی زمانی که در تهران بوده، خود دارای ریشی بلند که بعدها داشته، نبوده است، چون اگر آن ریشی را که بعدها داشت، می دید، هرگز آن مرد را به خاطر ریش بلندش مورد تمسخر قرار نمی داد. (خاقانی، ۱۴۰۸: ۲۷۶). شایان ذکر است که این قطعه تحت تأثیر و به اقتباس از قطعه ای با همین مضمون از ابن رومی سروده شده است.

(نک: ضیف، ۱۴۲۷: ۳۱۶). صافی در این قطعه با تمسخر به توصیف مردی با ریش های بسیار بلند که در تهران با او مواجه شده بود، پرداخته است. صافی می گوید:

يَا لَحِيَّةً أَشْبَهَ شَيْءٍ بِالذُّجَى ضَلَّ بِهَا صَاحِبُهَا وَمَا إِهْتَدَى
تُبَيَّتُ أَنْ الْقِرْدُ مِنْ آبَائِهِ وَأَنَّ ذَا الشَّعْرِ لَهُمْ كَانَ رَدًّا
وَهِيَ كَبَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ عِنْدَهُ بِهَا يَصِيدُ لِعِزَّاهِ مَنْ يَشَا
كَأَنَّهُ فِي الطُّوْلِ بُرْجُ إِيْفَلْ وَهِيَ لَهُ كَعُرْفَةِ فَوْقِ الذُّرَى (صافی نجفی، ۱۹۸۳: ۸۶)

«شگفتا از ریشی که شبیه تاریکی است. صاحب آن ریش به خاطر آن گمراه شد و هدایت نشد. تو ثابت کردی که میمون از آبا و اجداد انسان است و این شعر پاسخی برای ادعای آنان می باشد. این ریش نزد آن مرد چون تار عنکبوتی است که با آن غذایش را، هرچه که می خواهد باشد، صید می کند. قد آن مرد در طول به اندازه برج ایفل است و آن ریش برای آن مرد چون اتاقی بر بلندی است.»

احمد صافی نجفی در دیوان «الشلال» قطعه شعر بلندی با نام «النملة» سروده است. وی در این قطعه به توصیف مورچه ای می پردازد که در منزل او بوده است. به نظر می رسد که صافی این قطعه شعر را تحت تأثیر بیت شعر مشهور فردوسی که سعدی آن را بیان نموده است، سروده باشد:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
(سعدی، ۱۳۶۹: ۸۷)

هرچند که خود صافی در بخشی از این قطعه به این مسئله که فردوسی شاعر پارسی بیتی پیرامون مورچه سروده را بیان نموده است:

وَقَدْ قَالَ فِرْدَوْسِيٌّ فَارِسِيٌّ بَيْتَهُ عَنِ النَّمْلِ حَتَّى أَصْبَحَ الْمَثَلَ الْأَسْمَى

(شراره، ۱۹۸۱: ۲۳۵)

«فردوسی پارسی نیز بیت شعرش را در مورد مورچه گفته است، به طوری که تبدیل به یک ضرب المثل شده است.»

به همین سبب ما نیز این قطعه شعر صافی را به مثابه تأثیر صافی از ادب و شعر فارسی می دانیم و نمی توان این را نادیده انگاشت که صافی تحت تأثیر شعر فردوسی قرار نگرفته باشد.

صافی در این قطعه تمام فعالیت هایی را که یک مورچه انجام می دهد، بانگاه خاص خود به تصویر کشیده است. وی از این مورچه به عنوان یک میهمان یاد می کند که هیچ زحمتی برای او ندارد و به او ضرر و زیانی نمی رساند. صافی از این مورچه به عنوان موجودی زحمت کش یاد می کند که تمام تلاش آن در طول روز برای به دست آوردن آذوقه است و آن را چون معلمی می داند که به آدمی درس تعاون و همکاری می آموزد. وی معتقد است که آدمیان نیز باید مانند این مورچه ها باهم همکاری داشته و از روحیه مبارزه طلبی و ماجراجویی برخوردار باشند تا بتوانند به اهداف خود دست یابند. صافی در پایان این قطعه از این مورچه تشکر می کند و فایده این مورچه را برای خود در این می بیند که مایه الهام این شعر برای او شده است.

دراینجانبخشی از این قطعه منظوم را می آوریم:

أَرَى فِي خُوَانِي نَمْلَةً تَطْلُبُ الْغَدَا	فَأَتْرُكُهَا كَالضَّيْفِ، تَأْكُلُ مَا تَهْوَى
أَطْرُدُهَا، ضَيْفًا، خَفِيفَ مَوْوِنَةٍ	صَغِيرَةَ حَجْمٍ، لَا تُكَلِّفُنِي مَأْوَى
فَلَيْسَتْ بِمِكَسَالٍ وَلَا هِيَ عَالَةٌ	تَكْدُّ لِتَحْيَا، لَا تَكِلُ عَنِ الْمَسْعَى
إِلَى قُوْتِهَا تَسْعَى، وَ تَسْعَى لِغَيْرِهَا	فَتُلْقِي ذُرُوسًا، فِي النَّعَاوِنِ لَا تُنْسَى

(شراره، ۱۹۸۱: ۲۳۱)

« در سفره ام مورچه ای را دیدم که به دنبال غذا بود. او را مانند میهمانی به حال خودش رها کردم تا هرچه می خواهد بخورد. آیا می توانم مورچه ای را که میهمان من است، طرد کنم. میهمانی کوچک، بی درد سر که مأوايش مرا به زحمت نمی اندازد. مورچه ای که تنبل نیست و زحمتی ندارد، و برای زنده ماندن تلاش می کند، از تلاش و کوشش درمانده نمی شود. برای قوت و توشه اش تلاش می کند و برای غیر خودش درس هایی از تعاون و همکاری می دهد که فراموش شدنی نیست.»

صافی اشعاری نیز به فارسی سروده است که جز ۲ بیت چیزی از آن باقی نمانده است. گلی ز گلشن پر خار روزگار نجیدم ز زخم خار، دلم خون شد و به گل نرسیدم مگر خوشی و مسرت برای من شده عنقا که می شنیدم و رنگی از آن به عمر ندیدم (صافی نجفی، ۱۹۷۷: ۵۵۱ - ۵۵۰)

باید گفت که در این دو بیت نیز رنگ و بوی درد و غم و رنج را می توان دید و از نظر محتوا فرق چندانی با برخی از اشعار عربی که صافی سروده است، ندارد. البته صافی در زبان فارسی بسیار متبحر بوده است. شاید زمانی که قریحه سرودن شعر فارسی در او بروز کرده، ناگزیر باید به عراق باز می گشته و به همین خاطر اشعار کمی به فارسی سروده است. هرچند که به نظر می رسد که صافی آن قدر در سرودن شعر فارسی توانمند نبوده است.

۶- ماندگاری ایران در ذهن و اندیشه صافی بعد از ترک ایران

متأسفانه اسناد و مدارک زیادی در این زمینه وجود ندارد تا بتوان از آن ها بهره گرفت. تنها منبع مهمی که در این زمینه موجود است، فقط برخی از اشعار صافی است که در آن در مورد خودش و برخی مسایلی که در ایران دیده، به صورت ایساتی به نظم درآورده است.

عموماً این ابیات در آخرین مجموعه صافی «المجموعه الكاملة» وجود دارد. وی درجایی در این مجموعه در مورد ماجرای صحبت می کند، بدین شرح: «روزی دوست روزنامه نگار او «یحیی ریحان» صاحب روزنامه «گل زرد» دیوان خود را به همراه یک تصویر یادگاری که در سال ۱۳۰۳ هـ ش (۱۹۲۴ م) در تهران گرفته شده، برای صافی می فرستد. در این تصویر ملک الشعراء بهار به همراه صافی و ریحان در کنار هم هستند و هنگامی که صافی این تصویر را می بیند، این قطعه شعر در درونش تداعی می شود:

أشاهدُ رَسْمِي ، بَعْدَ خَمْسِينَ حِجَّةً (بِطَهْرَانَ) ، مَعَ صُحْبِ مِنَ الْأَدْبَاءِ
بِعَمَامَتِي السُّودَاءِ ، فِي الرَّسْمِ جَالِسٌ بِجَنَبِي مَلِيكُ الشُّعْرِ وَالشُّعْرَاءِ
إِلَى جَنْبِهِ (يَحْيَى) الصَّحَافِيُّ ، شَاعِرٌ وَرِيحَانَةُ الْأَصْحَابِ وَالظُّرَفَاءِ

(صافی نجفی، ۱۹۷۷: ۳۸۴)

«تصویرم را پس از پنجاه سال به همراه جمعی از ادیبان در تهران دیدم، با عمامه سیاهی بر سرم. در این تصویر در کنار من ملک الشعراء نشست است. در کنار او یحیی ریحان روزنامه نگار و شاعر و گل سر سبد دوستان و بزرگان».

در جایی دیگر از همین مجموعه صافی به خاطره ای از ایران پرداخته است که مربوط به زمان حضور هیپنو تیزم گری در تهران می شود. نام وی ماکردیگک و ظاهراً ارمنی بوده است. وی در گراند هتل تهران برنامه برگزار می کرده و جمع کثیری از مردم در این برنامه

شرکت می کرده اند. صافی نیز برای تماشا به گراند هتل رفته و صحنه هایی از کار او را می بیند. (صافی، ۱۹۷۷: ۵۴۴). وی در این رابطه قطعه ای به نظم در آورده است که بخشی از آن را در اینجا آورده ایم:

كَانَ الْمُنُومُ «مَكْرِدِيحٌ» مُخْتَفِلاً
يَخْرِكُ الشَّخْصَ لَكِنْ لَمْ يَمُرْ بِدَا
لَسْتُ الْمُنُومَ لَكِنْ كَمْ لِي إِنْجَذِبَا
شَخْصٌ فَجَاءَ وَلَمْ أَقْضُ وَلَا قَصْدَا
كَمْ رَامَ مِنِّي (مَكْرِدِيحٌ) يَجْعَلُنِي
عَوْنًا لَهُ، فَأَيُّبُ الْعَرِضِ، فَأَيُّبُ الْقَصْدَا
وَإِخْتَرْتُ يُقَاطُ قَوْمٌ دَيْدَنَا بَدَلًا
مِنْ نَوْمِهِمْ فَجَمَعْتُ الْهُدَى وَالرُّشْدَا

(صافی نجفی، ۱۹۷۷: ۵۴۵)

«متخصص هیپنوتیزم ماکردیج مراسم برپا کرده بود، شخصی را حرکت می داد، ولی از آن شخص حرکتی ظاهر نشد. من هیپنوتیزم گر نیستم، ولی چه بسیار فردی که به خودم جذب شد و آمد و حال آنکه من قصد او را نکردم و نداشتم. چه بسیار ماکردیج قصد مرا داشت تا من به او کمک کنم و من هم از خواسته او خودداری کردم و او انتقاد کرد. من بیدار کردن قوم را عادتاً به جای خواباندن آن ها انتخاب کردم، پس عزم خود را برای هدایت و ارشاد آن جمع کردم».

صافی در قطعه ای با نام «وحی رسم» خاطره ای از ایران و از ملک الشعراء بهار بیان نموده است. وی با ملک الشعراء بهار رابطه ی بسیار نزدیکی داشت. بهار کسی است که به گفته صافی قریحه شعری او را کشف کرده و او را تشویق به سرودن شعر نموده است. درحالی که خود صافی ایمان چندانی نداشته به اینکه شاعر خوبی است. صافی در این قطعه از این ماجرا صحبت می کند و به تمجید ملک الشعراء بهار و حیدر علی کمالی و مردم ایران می پردازد. جلال خیاط مقدمه کوتاهی در مورد دلیل به نظم آمدن این سروده بیان نموده است، با این مضمون: «صافی عکس یادگاری را می بیند و در آن وی به همراه ملک الشعراء ایران محمد تقی بهار است. این تصویر مربوط به سال ۱۳۰۳ هـ ش (۱۹۲۴ م) می باشد. شاعر از زمانی که از عراق بیرون آمده بود، یعنی ۴۰ سال پیش این تصویر را ندیده بود و آن را فراموش کرده بود و هنگامی که این تصویر را دید، خاطرات قدیمی گرانبهایی که آکنده از روح و ادب در آن بود، برای او تداعی شد. هنگامی که به این تصویر نگریست، این قطعه در نظر او آمد:

جَلَسْتُ الْيَوْمَ مُصْطَحِبًا بِرَسْمٍ وَ دُنْيَا مِنْ جَمِيلِ الذِّكْرِيَّاتِ
 رَجَعْتُ بِهِ إِلَى طَهْرَانَ دَارًا أَقَمْتُ بِهَا سِنِينَ نَاعِمَاتِ
 مَلِيكَ الشُّعْرِ، كُنْتُ لَهُ وَزِيرًا لَدُنْ كَشَفَ الْمُحِبَّاءِ مِنْ هِبَاتِي
 وَقَالَ، لَدَيْكَ رُوحُ الشُّعْرِ تَسْمُو عَلَى كُلِّ النُّفُوسِ الشَّاعِرَاتِي
 فَقُلْتُ، فَفِيمَ لَسْتُ أُجِيدُ نَظْمًا فَقَالَ: النَّظْمُ غَيْرُ الْمَوْهَبَاتِ
 فَذَا كَالرَّمْلِ، مُتَشَتِّرًا، وَهَدَى نَوَادِرُ كَاللَّالِي النَّادِرَاتِ
 نَظَرْتُ لَوَجْهِهِ فِي الرَّسْمِ أَبَدِي لَهُ شُكْرِي عَلَى عِرْفَانِ ذَاتِي (صافى نجفى، ۱۹۷۷: ۶۰۶)

«امروز در کنار تصویری نشستم و دنیا برایم پر از خاطرات زیبا است. به وسیله آن تصویر به تهران بازگشتم، در خانه ای که سال های خوبی را در آن اقامت داشتم. ملک الشعراء، من وزیر او بودم وقتی که موهبت شعری پنهان مرا کشف کرد و گفت، روح شعری در تو است که بالاتر از روح تمامی شعرا است. گفتم، پس چرا من شعر خوب نمی سرایم. گفت: سرودن شعر چیزی غیر از موهبت شعری است. سرودن شعر چون شن است که همه جا هست و موهبت شعری چون مروارید های نادر کمیاب است. در این تصویر به چهره او نگاه کردم، در حالی که از او در مورد شناخت ذاتم تشکر می کنم».

صافی درجایی دیگر از همین مجموعه نیز به اینکه ملک الشعراء بهار باعث تحریک قریحه شعری وی شده است، در قطعه ای با نام «الشعر بین القول والفعل» می گوید:

وَقَالَ مَلِيكَ الشُّعْرِ إِنِّي شَاعِرٌ وَقُلْتُ وَلَكِنْ لَمْ أُجِدْ حِينَ أَنْظَمُ
 وَقَدْ تَخَدَعُ الْأَصْدَافُ جَوْفَاءَ أَجْوَفَا وَمَا تَخَدَعُ الْأَصْدَافُ مِنْ عَرَفِ الذُّرَّاءِ (همان: ۳۴۴)

«ملک الشعراء گفت که من شاعر هستم، گفتم اما شعر خوب نمی سرایم. صدف هایی که خالی و تهی است، فریب می دهد؛ اما این صدف ها نمی تواند کسی را که مروارید را می شناسد، فریب دهد».

صافی در همان برهه زمانی با دیگر مجلات و روزنامه ها نیز همکاری داشت. صافی همچنین، با نشریات ایرانی آشنا بود و آن ها را مورد مطالعه قرار می داد. این را می توان در دیوان «الحنان اللهب» صافی دید. در این دیوان، صافی از مجله بهار، قطعه قطرات سه گانه یوسف اعتصامی آشتیانی را آورده است. به نظر می رسد که آشنایی صافی با مجله بهار توسط دوست مشترک آن ها عباس خلیلی صورت گرفته باشد. چراکه خلیلی در برهه ای مدیر مسئول مجله بهار بود و صافی از این طریق با مجله بهار اعتصامی آشنایی یافته است.

باید یاد آور شد که صافی انسان بسیار متعصبی بوده است. وی همان گونه که خودش بیان نموده، ادبیات عرب و شرق را بالاتر و بهتر از ادبیات غرب می داند و حال که وی این اثر را به عربی ترجمه کرده، اولاً بیانگر ترجمه بسیار زیبای اعتصامی است که آن چنان بوده که صافی مسحور آن شده و به عربی برگردانده و خواسته با این کار حظی را که خود از خواندن این اثر برده، با هم زبانان خود شریک کند و دوم اینکه بیانگر ذوق و قریحه صافی نسبت به آثار خوب است که خواسته یا ناخواسته آدمی را مسحور خود می کند و اینکه این قطعه، قطعه بسیار زیبایی است. در اینجا بخشی از آن قطعه را ابتدا با ترجمه یوسف آشتیانی می آوریم و در ادامه با تعریب صافی آشنا می شویم:

قطرات سه گانه (ترجمه یوسف اعتصامی)

(رب النوع سپیده دم) دختر ک من، تو کیستی؟

- من چیزی نیستم. من از چشم دختری افتاده ام. نخستین بار تبسمی بودم، مدتی دوستی نام داشتم، اکنون اشک نامیده می شوم.
دو قطره اولی از شنیدن این سخن خندیدند. اما رب النوع، قطره سومی را به دست گرفت و گفت:

- هان! به خود باز آید و خود ستایی ننماید. این از شما پاکیزه تر و گرانبها تر است. (اعتصامی، ۱۳۲۱: ۲۴).

القطرات الثلاث (تعریب احمد صافی نجفی)

قال يا نائلة القطر إنظقي

فأجابته بصوت قلق

أنا لاشئ سوى دمع نقى

طرف عذراء به قد هتنا فهو من ماء الحشا المستقطر

كنت من قبل ابتساماً منعشاً

أن يشم بارقه الصاحي انتشاً

ثم اصبحت غراماً في الحشا

ثم لست الآن اذ حل العنا غير دمع الغادة المشر

قال رب الصبح الحق أحق

كلكن اليوم قد راق ورق

غیر أن الدمع أرقی وارق

هو ماء القلب حلّ الاعینا فلذا نال امتیاز الجوهر (صافی نجفی، ۱۹۴۷: ۹۶)

در پایان می توان گفت که صافی در ایران فعالیت های بسیاری داشته است. رفت و آمد میان این جراید باعث آشنایی وی با بسیاری از بزرگان ادب فارسی از جمله محمدتقی بهار، عارف قزوینی، میرزاده عشقی، عباس اقبال آشتیانی و دیگر نام آوران ادب فارسی شد.

۷- تعریب اشعار برخی از شاعران شهیر ایران

پروین اعتصامی در دیوان شعری خود قطعه شعری با نام «ای مرغک» سروده است. این قطعه شعر در مورد زنان است و پروین در آن به زنان و لزوم تربیت آنان و یادگیری و آموزش این جنس پرداخته است. می توان گفت که نگاه و دید پروین پیرامون مسایل زنان و لزوم آموزش آنان برگرفته از دید پدر ادیب خود یوسف اعتصامی باشد. همان گونه که گفته شد، احمد صافی نجفی با مجله بهار یوسف اعتصامی، آشنایی داشت و شاید هم از این طریق با اشعار پروین و شعر و ادب او آشنا شده است. چرا که مجله بهار به ویژه در مجلد دوم آن آکنده از اشعار پروین بود. همین امر سبب شده است که صافی این قطعه را به عربی ترجمه نماید. پروین اعتصامی در این قطعه خطاب به مرغکی که نمادی از دختران و زنان است، آن ها را به تعلیم و آموزش تشویق می نماید تا بتوانند برای خود و برای جامعه مفید واقع شوند. پیش تر نیز پدر وی در ترجمه کتاب «تحریر المرأة» قاسم امین که با نام «تربیت نسوان» ترجمه نموده، به این مسئله پرداخته بود. وی در بخشی از این کتاب در باب لزوم تربیت نسوان که با مضمون این قطعه نیز تناسب دارد، می گوید: «نسوان محتاج به تعلیمند، تا زادگان خود را تربیت دهند؛ و به وثیقه دین و پرهیزکاری متمسک شوند و از مفاسد بی بصیرتی خود را به کناری کشند و به صرفه و اقتصاد عمل کنند و انسانی صاحب اراده باشند، تا آنان که مطلقه و یائسه اند و یا از نعمت وجود اقربا و خویشاوندی که کفالت امور ایشان کند، محروم باشند، بتوانند معیشت خود را اداره کنند و از سفالت برهند. اما همین که جهل پرده ظلمانی خویش فرو هشت و خواطرشان با فروغ علم روشن نشد؛ به ضرورت به وسایلی که بر بند قانون شرع شریف است، چنگ زنند و از پی روزی به دریوزه روند؛ چه کارها که نکنند و چه عیب ها که بر خود هموار نسازند» (اعتصامی، ۱۳۱۸: ۲۲ - ۲۱). باید گفت که تأثیر اندیشه های پدر اعتصامی در او واضح

است. و این را می توان به راحتی دید. ابتدا قطعه زیبای پروین اعتصامی را می آوریم و سپس، با تعریب احمد صافی نجفی آشنا می شویم.

ای مرغک خُرد، ز آشیانه پرواز کن و پریسدن آموز
تا کی حرکاتِ کودکانه در باغ و چمن چمیدن آموز
رام تو نمی شود زمانه رام از چه شدی، رمیدن آموز
مندیش که دام هست یانه بر مردم چشم، دیدن آموز
شوروز به فکر آب و دانه هنگام شب، آرمیدن آموز

(اعتصامی، ۱۳۶۳: ۸۷)

و در اینجا با تعریب صافی آشنا می شویم:

أَيْتَهَا الْفَرَخَةُ

إِنْهَضِي فَرخَةَ الْحَمَامِ وَ طَيْرِي وَدَعِي الْعَيْشَ فِي مَهَادِ الْوُقُورِ
فَمَتَى تَتْرَكِينَ لَعْبِكَ فِي الْعُشِّ لِنَمْشِي فِي الرُّوضِ مَشَى الْوُقُورِ
لَيْسَ يَبْقَى لَكَ الزَّمَانُ هَنَاءً فَأُخَذَرِي وَتَبَةَ الزَّمَانِ الْغُرُورِ
لَا تُخَافِي مَا عَشْتِ أَشْرَاكَ صَيْدٍ إِنْ تَعَوَّدْتِ فَتَحَ عَيْنِ الْبَصِيرِ
عَالِجِي فِي النَّهَارِ تَحْصِيلُ قُوتٍ وَ إِسْتَرِيحِي وَ قَتَّ الدُّجَى الدِّيَجُورِ

(صافی نجفی، ۱۹۴۷: ۹۲)

صافی همچنين، قطعاتی از شاعران گذشته ایران را تعریب نموده است. وی این اشعار را در دیوان هواجس خود در بخشی با عنوان «هواجس فارسیه معریه لبعض شعراء الفرس الکبار» جای داده است. می توان از جمله این شاعران از بابا طاهر یاد کرد.

دلم از عشق خوبان گیج و ویژه مژه بر هم زخم خونابه ریژه
دل عاشق مثال چوب تریبی سری سوژه سری خونابه ریژه

تعریب

لِي بِالْمَلَاخِ فُؤَادٌ وَاللَّهُ دَنَفٌ وَ حِينَ أَطْبَقَ جَفْنِي بِالْأَلْمَا يَكْفِ
قَلْبُ الْمَعْسُوقِ كَعُودٍ أَخْضَرَ طَرْفٍ بِالنَّارِ يَذْكُو وَيَجْرِي بِالْأَلْمَا طَرْفِ

(صافی نجفی، ۱۹۸۳: ۳۸۶)

از دیگر شاعرانی که صافی در این بخش اشعار آن ها را تعریب نموده است، سعدی شیرازی است. وی قطعاتی از اشعار گلستان سعدی را تعریب نموده است.

سعدی در تمهید گلستان خود در جایی که ابوبکر بن سعد بن زنگی را مورد مدح و ستایش قرار داده، این ابیات را در مدح او به نظم در آورده است.

گلی خوشبوی در حَمّامِ روزی	رسید از دست محبویی به دستم
بدو گفتم که مُشکی یا عبیری	که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتا من گلی ناچیز بودم	ولیکن مدتی با گل نشستم
کمال همنشین در من اثر کرد	وگر نه من همان خاکم که هستم

(سعدی، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۱)

تعریب

حَبَانِي فِي الْحَمَامِ حُبِّي بِطِينَةٍ	يُعِيدُ شَذَاهَا مُكَمَدَ الْقَلْبِ جَذَلَانَا
فَقُلْتُ، عَبِيرٌ أَنْتِ أَمْ مِسْكٌ نَاشِقٌ	فَقَدْ عَادَ قَلْبِي مِنْ أُرِيحِكِ نَشْوَانَا
فَقَالَتْ لَعْمَرِي لَمْ أَكُنْ غَيْرَ طِينَةٍ	وَلَكِنْ جَلِيسِي أَصْبَحَ الْوَرْدُ أَحْيَانَا
فَأَثَرُ بِي طَيْبِ الْجَلِيسِ كَمَا تَرَى	وَإِلَّا فَذَاكَ الطِّينُ أَصْلِي كَمَا كَانَا

(صافی نجفی، ۱۹۸۳: ۳۸۶)

صافی همچنين، قطعه شعری از باب دوم گلستان سعدی در اخلاق درویشان را تعریب نموده است. برای اینکه با ماجرای این حکایت سعدی آشنا شویم، آن را به صورت کامل بیان می کنیم.

فقیهی پدر را گفت: هیچ از این سخنان رنگین دلاویز متکلمان در من اثر نمی کند؛ به حکم آنکه نمی بینم مر ایشان را فعلی موافق گفتار.

پدر گفت: ای پسر! به مجرد خیال باطل، نشاید روی از تربیت ناصحان بگردانیدن؛ و علما را به ضلالت منسوب کردن و در طلب عالم معصوم، از فواید علم محروم ماندن؛ همچو نابینایی که شبی در وحل افتاده بود و می گفت: آخر یکی از مسلمانان چراغی فرا راه من دارید. زنی فارجه بشنید و گفت: تو که چراغ نبینی، به چراغ چه بینی؟ همچنين، مجلس وعظ چو کلبه بزّاز است؛ آن جا تا نقدی ندهی، بضاعتی نستانی، و این جا، تا ارادتی نیاری، سعادتت نبوی.

صاحب‌دلی به مدرسه آمد زخانقاه	بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم: میان عالم و عابد چه فرق بود	تا اختیار کردی از آن، این فریق را

گفت: آن، گلیم خویش به درمی برد ز موج و این جهد می کند که بگیرد غریق را
(سعدی، ۱۳۸۹: ۹۸-۹۷)

تعریب

عارفٌ عَافٌ مَسْلُوكَ النَّسْكِ لِلْعِلْمِ وَخَلَى رِفَاقَ ذَاكَ الطَّرِيقِ
قُلْتُ مَا الْفَرْقُ بَيْنَ ذَيْنِ الْفَرِيقَيْنِ إِذْ أَخْتَرْتَ نَهْجَ هَذَا الْفَرِيقِ
قَالَ لِي هَمْ ذَاكَ تَنْجِيَةُ النَّفْسِ وَذَا هَمْ نَجَاةُ الْغَرِيبِ (صافی نجفی، ۱۹۸۳: ۳۸۶)

صافی قطعه ای دیگر از گلستان سعدی را در باب هفتم آن با موضوع در تأثیر تربیت به

عربی تعریب نموده است.

خَرَّ عِيسَى غَرَشَ بِهٖ مَكَّةَ بَرْنَدٍ چُون بِيَايِدْ هِنُوْزْ خِرْبَاشَدِ (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۷۸)

تعریب

لَوْ أَنَّ قَوْمًا يَذْهَبُونَ لِمَكَّةَ بِحِمَارِ عِيسَى عَادَ وَهُوَ حِمَارُ (صافی نجفی، ۱۹۸۳: ۳۸۷)

صافی علاوه بر اشعار سعدی بیتی از صائب تبریزی را نیز تعریب نموده و در این بخش جای داده است. این بیت از دیوان اشعار صائب بخش غزلیات، قسمت نهم آن انتخاب شده است.

من شدم دلگیر صائب زین حیات پنج روز/خضر چون آورد تا امروز تاب زندگی

تعریب

إِنِّي سَمْتُ مِنَ الْحَيَاةِ وَلَمْ يَطْلُ مِنْهَا الْأَمْدُ
لَهْفِي عَلَى الْخَضْرِ الَّذِي حَكَمُوهُ فِي عَمْرِ الْأَبَدِ (همان: ۳۸۹)

۸- نتیجه گیری

با بررسی هایی که در آثار، اشعار و افکار احمد صافی نجفی شاعر معاصر عراق صورت گرفت، نتایج ذیل پیرامون حضور نسبتاً طولانی مدت او در ایران و اثری که این حضور در شعر و افکار او برجای نهاده است، در خور توجه قرار می گیرند:

* حضور احمد صافی نجفی در ایران، شعر او را علی الخصوص در مسایل سیاسی، فرهنگی و فلسفی غنی تر نموده است. هم چنین، اندیشه های صافی را از محدوده تنگ عربی و عربیت خارج نموده و باور به فرهنگ های اصیل و کهن دیگر، از جمله فرهنگ، زبان و ادبیات ایران را در ذهن و زبان او تقویت نموده و به آن رنگ و بوی دیگری بخشیده است.

* همکاری او با برخی نهادهای فرهنگی از جمله، وزارت آموزش و پرورش در آشنایی عمیق تر او با ادبیات ایران مؤثر افتاده و به همین دلیل، در روزنامه ها و مجلات ایرانی دست به قلم شد و حاصل این اقدام مقاله هایی است که از او در این مجلات به یادگار مانده است.

* آشنایی صافی با زبان فارسی و فرهنگ و ادبیات غنی ایران در گسترده شدن طیف خیال و موضوع های شعری او مؤثر افتاده است. نمونه بارز آن وصف طبیعت دلربای ایران است که در شعر وصفی او جلوه آشکاری دارد.

فهرست منابع

- ۱- اعتصامی، پروین؛ (۱۳۶۳). **دیوان پروین اعتصامی**، تهران: ابوالفتح اعتصامی، چاپ هشتم.
- ۲- اعتصامی، یوسف؛ (۱۳۱۸ق). **تربیت نسوان**، تبریز: معارف، چاپ اول.
- ۳- _____؛ (۱۳۲۱). **مجله بهار**، تهران: چاپخانه مجلس، ج ۱.
- ۴- افشار، ایرج؛ (۱۳۶۴). **رجال عصر مشروطیت**، تهران: اساطیر، چاپ اول.
- ۶- برهومی، خلیل؛ (۱۹۹۳). **احمدالصادق النجفی**، بیروت: دارالکتب العلمیة، الطبعة الأولى.
- ۷- بصری، میر؛ (۱۹۴۴). **اعلام الأدب فی العراق الحدیث**، لندن: دارالحکمة، الطبعة الأولى.
- ۸- بعینی، نجیب؛ (۲۰۰۳). **موسوعة الشعراء العرب المعاصرين**، لبنان: دارالمناهل، الطبعة الأولى.
- ۹- بهار، محمد تقی؛ (۱۳۸۰). **دیوان اشعار بهار**، به اهتمام چه رزاد بهار، تهران: انتشارات توس.
- ۱۰- خاقانی، علی؛ (۱۴۰۸ق). **شعراء الغری**، قم: مطبعة بهمن، ج ۱.
- ۱۱- خلیلی، جعفر؛ (۱۹۸۲). **هكذا عرفتهم**، بیروت: دارالکتب ج ۶.
- ۱۲- خیاط، جلال و دیگران؛ (۱۳۸۵). **تاریخ ادبیات معاصر عرب**، مترجم: محمود فضیلت، کرمانشاه: دانشگاه رازی، چاپ اول.
- ۱۳- _____؛ (۱۹۸۷). **الشعر العراقي الحدیث**، بیروت: دارالرائد العربی.
- ۱۴- سحار، سعید جوده؛ (۱۹۷۱). **موسوعة أعلام الفكر العربی**، ج ۲، قاهرة.
- ۱۵- سعدی، مصلح الدین بن عبدالله؛ (۱۳۶۹). **بوستان سعدی**، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم.
- ۱۶- _____؛ (۱۳۸۹). **گلستان سعدی**، تهران: نگاران قلم، چاپ پنجم.
- ۱۷- شراره، عبداللطیف؛ (۱۹۸۱). **الصادق**، بیروت: دار بیروت للطباعة و النشر.

- ١٨- صائب، محمد على؛ (١٣٦٤). **ديوان صائب تبريزى**، به كوشش محمد قهرمان، تهران: انتشارات علمى وفرهنگى.
- ١٩- صافى نجفى، احمد؛ (بى تا). **القوائد الأخيرة**، دمشق: دار أسامة.
- ٢٠- _____ (١٩٤٧). **ألحان اللمب**، دمشق: دار اللمظة العربية.
- ٢١- _____ (١٩٥٢). **شور**، بيروت: ربحانى.
- ٢٢- _____ (١٩٧٧). **المجموعة الكاملة لأشعار أحمد الصافى غير منشورة**، بغداد: وزارة الأعلام، الطبعة الأولى.
- ٢٣- _____ (١٩٨٣). **أشعة ملونة**، بيروت: مكتبة المعارف، الطبعة الرابعة.
- ٢٤- _____ (١٩٨٣). **اللمفات**، بيروت: مكتبة المعارف، الطبعة الثالثة.
- ٢٥- _____ (١٩٨٣). **هواجس**، بيروت: مكتبة المعارف، الطبعة الثالثة.
- ٢٦- صالحى، خضر عباس؛ (١٩٧٠). **شاعرية الصافى**، بغداد: مطبعة المعارف، الطبعة الأولى.
- ٢٧- ضيف، شوقى؛ (١٤٢٧ق). **تاريخ الأدب العربي**، ج ٤، قم: انتشارات ذوى القربى، الطبعة الثانية.
- ٢٨- فتوح، عيسى؛ (١٩٧٧). **الشاعر أحمد الصافى فى رحلة الإغتراب والتشرد**، الموقف الأدبى، دمشق، العدد: ٨٦.
- ٢٩- معوش، سالم؛ (٢٠٠٦). **أحمد الصافى النجفى، حياته من شعره**، بيروت: مؤسسة بحسون، الطبعة الأولى.